



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و نود و چهارم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی، بخش دوم، موضوع برنامه ۸۶۳ گنج حضور

که اَلَمْ نَشْرَحْ نَه شَرِحْت هَسْت باز؟

چون شَدی تو شرح جو و گُدیہ ساز؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

آیا بر طبق آیه اَلَمْ نَشْرَحْ «سینه تو را نگشادیم؟» یعنی ما به تو توانایی فضاگشایی نداده‌ایم؟! پس چه طور برای باز کردن فضای درونت، گدای این جهان هستی؟! و شرح خودت را که چه کسی هستی، در بیرون جست‌وجو می‌کنی!

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نَفَس بر دل دگر داغی نهم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

خداوند می‌گوید: این منم که هر لحظه میل یک همانیدگی را در دل شما می‌گذارم، شما را همانیده کرده و سپس با گرفتن آن، داغش را بر دلتان می‌نهم، تا یاد بگیرید نباید همانیده شوید و متوجه شوید که من روی شما کار می‌کنم.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَنُّ مُرَادِي لَا يَحِيدُ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰-

ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، در کار جدیدی هستم که تو را به خود زنده کنم. پس آن کارهای کهنه در من ذهنی را کنار بگذار. هیچ چیز زندگی تو، از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست. یعنی بر همه کارهای تو احاطه دارم، هر مسئله‌ای را حل می‌کنم، تو را هدایت کرده و به خودم زنده می‌گردانم.

ساخت موسی قدس در، بابِ صغیر
تا فرود آرند سر، قومِ زحیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

حضرت موسی در قدس، در کوچکی ساخت تا من‌های ذهنی بیمار دل و دردمند، یعنی کسانی که در مرکزشان همانیدگی دارند و آن‌ها را به جای خدا می‌پرستند، سر خود را خم کرده، تسلیم شده و از آن در رد شوند. [افسانه من‌ذهنی همراه با بینش و دردهایش باب صغیر است. که پیغامش این است که ما به خدا نیازمند هستیم.]

ز آن که جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

زیرا آنان، من‌های ذهنی گردنکش، زورگو و پر از درد بودند، مقاومت و قضاوت داشتند و تسلیم نمی‌شدند؛ بنابراین دچار دوزخ دردها شده و این دوزخ یعنی فضای درد، بابِ صغیر است و پیغامش این است که تسلیم شوید و با کمک خدا از این درد شوید.

ناز کردن خوش‌تر آید از شکر
لیک، کم‌خایش، که دارد صد خطر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

اگر چه ناز کردن و حس بی‌نیازی از معشوق، خدا، برای من‌ذهنی از شکر هم شیرین‌تر است. اما این ناز را کنار بگذار؛ زیرا خطرات زیادی دارد و سبب درد می‌شود.

ایمن آبادست آن راه نیاز
 ترک نازش گیر و، با آن ره بساز
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

راه نیازمندی به خدا، فضاگشایی و عدم کردن مرکز، راه ایمن و آبادان کننده است و درون و بیرون ما را زیبا می‌کند. پس تا جایی که مقدور است، ناز کردن، حس بی‌نیازی از خدا را ترک کن. با سختی راه فضاگشایی بساز و با درد هشیارانه مرکز را عدم نگه‌دار.

تا با تو قرین شدست جانم
 هر جا که روم، به گلستانم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

خداوندا، تا زمانی که جان من با فضاگشایی و تسلیم با تو قرین و یکی شده و من هشیارانہ با تو حس یکی بودن می‌کنم، هر جا می‌روم در بهشت، در گلستان، هستم. یعنی دیگر حال من به زمان، مکان، آدم‌ها و وضعیت‌ها بستگی ندارد. فضای درونم گشوده شده‌است و انعکاس آن در روابط و ساختارهای بیرونی زندگی‌ام زیبا و نیک است. شادی زندگی به فکر و عمل می‌ریزد و من هر لحظه خوشبختی را احساس می‌کنم.

تا صورت تو قرین دل شد
 بر خاک نیم، بر آسمانم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

خداوندا، از زمانی که دل من با فضاگشایی‌های پی‌درپی قرین تو، از جنس بی‌فرمی و عدم شد، دیگر دید من بر حسب همانیدگی‌ها نیست. هشیاری جسمی نداشته و در روی زمین همانیدگی‌ها نیستم. بلکه در آسمان یکتایی با تو یکی هستم.

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

انرژی بیدارکننده زندگی و انرژی مسموم من ذهنی به‌طور پنهانی از مرکز انسانی به انسان دیگر، به‌صورت ارتعاش، راه پیدا می‌کند [یکی از علت‌هایی که ما از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تبدیل نمی‌شویم، قرین و ارتعاشات من‌های ذهنی اطراف ماست که باید مراقب باشیم].

از قرین بی‌قول و گفت‌وگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل آدمی بدون هیچ گفت‌وگویی به‌طور پنهانی، خو و سیرت همنشین و یاری را که با آن قرین شده‌است، می‌دزدد. وقتی مرکز انسان عدم می‌شود، خوی خدا را گرفته و از جنس او می‌شود.

لیک بعضی زین صدا گرتتر شدند
 باز بعضی صافی و برتر شدند
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶

زندگی در ما به صورت خلاء، سکون، عدم و فضای خالی خودش را گسترش داده است و به صورت فکر و صدا در ذهن ما منعکس می‌شود. و اگر آن نباشد، ذهن و حس‌های ما کار نمی‌کند. یعنی این فکریایی که از ذهن ما می‌گذرد، انعکاس زندگی و کار خدا است؛ لیکن بعضی از مردم از شنیدن این انعکاس صدا، به سوی من‌ذهنی رفتند و با فکرها هم‌هویت شده و گرتتر شدند. [ذهن به جای خود صدا، انعکاس صدا و تقلید آن را می‌شنود.] در عوض بعضی از مردم فضا را باز کردند، مرکزشان از همانیدگی با آن حروف صاف شده، از تقلید به تحقیق و به مرتبه بالاتری از زنده شدن به خدا رسیده‌اند.

قرآن کریم، سوره انسان، آیه ۳

راه را به او نشان داده‌ایم. [راهی که خداوند به ما نشان داده، فضاگشایی در اطراف اتفاقی است که این لحظه ذهن به ما نشان می‌دهد و این راه از درون باز می‌شود، نه از بیرون.] یا سپاسگزار باشد [فضاگشایی کند] یا ناسپاس [فضابندی کند و راه باورها و همانیدگی‌ها را ادامه دهد.]

همچو آب نیل آمد این بلا
سعد را آبست و، خون بر اشقیا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷

این بلای همانیدگی با کلمات و فضای تقلید مانند آب نیل است، برای انسان نیک‌بخت، انسانی که فضاگشایی کرده و با گسترش عمل می‌کند، آب زندگی، و برای انسان نگون‌بخت که در من‌ذهنی مقاومت می‌کند، خون است، آن را تبدیل به مانع، مسئله و دشمن می‌کند.

هر که پایان بین تر، او مسعودتر
جدتر او کارد که افزون دید بر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

هر کسی عاقبت اندیش تر باشد، یعنی همیشه در حال بی نهایت فضاگشایی است، قطعاً او خوشبخت تر است و پایان را می بیند. کسی با سعی بیشتر بذر می کارد که میوه و محصول آن را بیشتر می بیند. هر چه بیشتر فضا را باز می کند، سرانجام و ثمره آن را خواهد دید.

زان که داند کین جهان کاشتن
هست بهر محشر و برداشتن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

زیرا چنین انسانی می‌داند که کاشتن در این جهان، برای قیامت، یعنی زنده شدن به بی‌نهایت خدا و برداشت محصول در آن لحظه است. [کاشتن، باز کردن فضا و هم‌هویت شدن با فضای عدم است که یک روزی محصول آن را می‌توان برداشت].

حدیث

«دنیا کشتزار آخرت است.»

گفت موسی: ای خداوند حساب
نقش کردی، باز چون کردی خراب؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۱

موسی گفت: ای خداوند نظم دهنده و حسابرس به اعمال انسان‌ها، چرا انسان‌ها را می‌آفرینی و باز می‌میرانی؟
چرا آن‌ها را دچار من‌ذهنی می‌کنی و بعد من‌ذهنی‌شان را متلاشی می‌کنی؟

نرّ و ماده نقش کردی جانفزا
وآنگهان ویران کنی این را چرا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۲

حکمت این کار چیست که نر و ماده‌های زیبا و جذاب می‌آفرینی؟ جان می‌دهی و سپس جانشان را می‌گیری؟

گفت حق: دانم که این پرسش تو را
نیست از انکار و غفلت وز هوا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۳

خداوند فرمود: می‌دانم این پرسش تو با من ذهنی و از روی مخالفت و انکار و ستیزه نیست، تو در مقابل من مقاومت نمی‌کنی. [معنی‌اش این است که سوالات ما برای مانع‌سازی و از روی مخالفت و انکار و مقاومت است.]

ورنه تأدیب و عتابت کردمی
بهر این پرسش تو را آزردمی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۴

اگر از روی مقاومت و انکار سؤال می کردی، نکوهش و ادبت می کردم و گوشمالی ات می دادم.

لیک می خواهی که در افعال ما
باز جویی حکمت و سر بقا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۵

تو فضا را باز کرده‌ای و می خواهی از اسراری که من می خواهم، آگاه شوی؛ در حقیقت می خواهم خودم را از تو
بیان کنم.

تا از آن واقف کنی مر عام را
 پخته گردانی بدین، هم خام را
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۶

تا پس از پی بردن به این حکمت، عامه مردم را که خام هستند و من ذهنی دارند، آگاه کنی و آنها را به پختگی برسانی.

قاصدا سایل شدی در کاشفی
 بر عوام، ارچه که تو زان واقفی
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۷

ای موسی، گرچه تو خود جواب این سؤال را می دانی و به پاسخ آن واقفی، اما عمداً این سؤال را پرسیدی که حکمت و اسرار ما را بر عامه مردم آشکار گردانی.

زان که نیم علم آمد این سؤال
هر برونی را نباشد این مجال
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۸

زیرا که این سؤال، نصف علم است، والا هر ظاهرین و بی خبری که من ذهنی دارد، نمی تواند چنین سؤالی بکند.

چون که موسی کشت و شد کشتش تمام
خوشه هایش یافت خوبی و نظام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۷

وقتی موسی گندم را در زمین کاشت و به محصول رسید، خوشه های آن سروسامان پیدا کرد.

داس بگرفت و، مر آن را می برید
 پس ندا از غیب در گوشش رسید
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۸

داسی به دست گرفت و شروع کرد به درو کردن خوشه‌های رسیده گندم. در این حال ندایی از درون به گوشش رسید.

که چرا کشتی کنی و پروری
 چون کمالی یافت، آن را می بری؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۹

آن ندا این بود: ای موسی، چرا گندم می کاری و پرورش می دهی؟ و چون به کمال رسید آن‌ها را درو می کنی؟
 [من نیز انسان را خلق می کنم. چون می خواهم گاه من ذهنی را از دانه حضور و بی‌نهایت خودم در او جدا کنم.
 مرتب من ذهنی درست می کنم و از بین می برم تا انسان در هشیاری حضور که پخته و رسیده شد، من ذهنی‌اش
 فروریخته و من محصولم را برداشت کرده و خودم را از طریق او بیان کنم.]

گفت: یارب زآن کنم ویران و پست
که در این جا دانه هست و گاه هست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۰

موسی جواب داد: پروردگارا، از آن رو خوشه‌ها را با داس می‌برم، کوتاه می‌کنم و آن چه پرورده‌ام را درو می‌کنم،
که در این زمین هم دانه هست و هم گاه. [در ما، هم دانه حضور و سکون به صورت هشیاری عدم‌بین خودش را
به ما نشان می‌دهد و هم گاه همانیدگی‌ها؛ این دو را خداوند می‌خواهد از هم جدا کند تا من ذهنی را از بین ببرد.]

دانه لایق نیست در انبار گاه
گاه در انبار گندم، هم تباه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۱

سزاوار نیست که گندم در انبار گاه باشد و گاه در انبار گندم از میان می‌رود.

نیست حکمت این دو را آمیختن
فرق واجب می‌کند در بیختن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۲

عاقلانه نیست که گندم و گاه در هم آمیخته شود. عقل حکم می‌کند، هنگام غربال کردن این دو از هم جدا شوند.

گفت: این دانش تو از کی یافتی؟
که به دانش بیدری بر ساختی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۳

حق تعالی به موسی فرمود: این دانش را از چه کسی گرفته‌ای که گندم را از گاه جدا کنی و خرمن پدید آوری؟
[در اصل موسی، یعنی انسان به حضور زنده شده، نیز به خدا کمک می‌کند تا من‌های ذهنی متلاشی شوند و
گندم حضور از گاه همانیدگی‌ها جدا شود.]

گفت: تمیزم تو دادی، ای خدا

گفت: پس تمیز چون نبود مرا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۴

موسی گفت: ای خداوند، این قوه تشخیص و نیروی شناخت را تو به من داده‌ای.
خداوند در پاسخ فرمود: پس حال چگونه ممکن است که من قوه تشخیص نداشته باشم؟ [خاصیت‌های خداوند
در ما هم وجود دارد. هر چیزی که خدا را تعریف می‌کند ما را نیز تعریف می‌کند. مثلاً او از جنس بی‌نهایت است
ما هم از جنس بی‌نهایتیم. او از جنس ابدیت، یعنی زنده به این لحظه ابدی است؛ ما هم هستیم. خداوند بی‌نیاز
است، ما هم بی‌نیازیم. او قدرت تمیز دارد، ما هم داریم.]

قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۳۷

«تا خدا ناپاک را از پاک بازنمایاند. [خداوند تمییز دارد، ما هم تمییز داریم. یعنی شما می‌توانید پاک را از ناپاک تشخیص دهید. اگر نمی‌توانید همانیدگی را از حضور تشخیص دهید، معنی‌اش این است که به جنس خدایی‌تان نمی‌پردازید.] و [او] ناپاکان را برهم نهد. آن‌گاه همه را گرد کند و به جهنم افکند؛ اینان زیان‌کارانند.»

در خلائق روح‌های پاک هست

روح‌های تیره گوناگوست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۵

در بین انسان‌ها هم روح‌های خالص و آزاد وجود دارد که از همانیدگی‌ها جدا شده‌اند، و هم روح‌ها یا هشیاری‌های آلوده به گل همانیدگی‌ها.

این صدف‌ها نیست در یک مرتبه
در یکی درُست و در دیگر شبّه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۶

این صفات خلوص در همگان یکسان نیست. همان‌طور که همه صدف‌ها یکسان نیستند؛ در یک صدف مروارید نهفته و در صدفی دیگر سنگ سیاه بی‌ارزش. [نسبت‌های حضور ما با هم به‌هیچ‌وجه یکی نیست، و در هر مرتبه‌ای که هستیم، می‌پذیریم و اعتراضی نداریم.]

واجبست اظهار این نیک و تباه
همچنانک اظهار گندم‌ها ز گاه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۷

همان‌طور که باید گندم را از گاه جدا کرد. باید نیکان را از بدان تمییز داد.

بهر اظهارست این خلق جهان
تا نماید گنج حکمت‌ها نهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

خلق جهان از آن رو آفریده شده‌اند که خداوند بتواند از طریق آن‌ها خودش را بیان کند تا گنج او پوشیده و مخفی نماند.

گُنتُ گَنْزاً گُفتُ مَخْفِیاً شَنو
جوهرِ خود گُم مکن، اظهار شو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹

این قول را بشنو که حضرت حق فرمود: «من گنجی مخفی بودم»؛ پس گوهر درونی خود، هشیاری خالص حضور را با هم‌هویت‌شدگی‌ها میپوشان؛ با فضاگشایی، فعالانه لحظه به لحظه، آن را اظهار کن تا من از طریق تو خود را بیان کنم.

حدیث

«من گنجی نهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدم آفریدگان را تا شناخته شوم.»

فایده هر ظاهری خود باطن است

هم‌چو نفع اندر دواها کامن است

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۰

فایده هر پدیده ظاهری باطن آن است، باید در باطن دلیل وجود آن را جست‌وجو کنی. مانند دواها که خاصیت آن‌ها در درون آن‌ها نهفته است. [اگر فقط به ظاهر آمدنمان به این جهان و ساختن من‌ذهنی پردازیم، معنا و منظور اصلی بر ما پوشیده می‌شود.]

قرآن کریم، سوره احقاف، آیه ۳

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن هست، جز به حق و در مدتی معین نیافریده‌ایم. [آن‌ها را نیافریدم که فقط آفریده باشیم، بلکه معنایی پشت آن است که می‌خواهیم شناخته شوم]...»

هیچ نقاشی نگارد زین نقش
بی‌امید نفع، بهر عین نقش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۱

آیا هیچ نقاشی پیدا می‌شود که نقشی را بدون در نظر داشتن نفع و سود، و تنها به خاطر خود آن نقش بیافریند؟ خداوند نیز انسان را آفرید تا به‌عنوان هشیاری حضور خودش را شناسایی کند، نه به‌عنوان هشیاری جسمی.

بلکه بهر میهمانان و کهان
که به فرجه وارهند از اندهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۲

بلکه آن نقاش تصویر نقاشی را خلق می کند، تا مهمانان و بچه ها با تماشای آن از غم و غصه رها شوند. خداوند هر نقش و جسم انسان را می آفریند تا به حضور زنده شود و تمام مهمانان این جهان، تمام کائنات، از اندوه برهند.

شادی بچگان و یاد دوستان
دوستان رفته را از نقش آن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۳

نقاش با کشیدن طرح و نقشی می خواهد، کودکان را شاد کند، و یا خاطره دوستان رفته را با تماشای آن تصویر، زنده نگه دارد.

هیچ کوزه گر کند کوزه شتاب
بهر عین کوزه، نه بر بوی آب؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۴

آیا هیچ کوزه‌گری با عجله، کوزه را فقط برای خود کوزه می‌سازد تا از آن برای نگهداری آب استفاده نکند و از آن آب ننوشد؟ [خداوند کوزه‌گر است و می‌خواهد آب حیات را در کوزه بریزد تا همه بخورند و ما نیز آمده‌ایم که به کائنات، این آب را برسانیم.]

هیچ کاسه گر کند کاسه‌ی تمام
بهر عین کاسه، نه بهر طعام؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۵

مثال دیگر، آیا کاسه‌گر کاسه را نه برای غذا، بلکه خود کاسه می‌سازد؟

هیچ خطاطی نویسد، خط به فن
 بهر عین خط، نه بهر خواندن؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۶

به طور مثال، آیا هیچ خطاط ماهری، با هنر خوشنویسی و خطاطی خود، خطی را بدون دلیل و بدون این که کسی
 آن را بخواند، فقط به خاطر خود خط می نویسد؟

نقش ظاهر، بهر نقش غایب است
 و آن برای غایب دیگر بست
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۷

نقش ظاهر، من ذهنی، برای یک نقش غایب که هشیاری حضور است، آفریده شده؛ و نقش هشیاری حضور نیز،
 برای هشیاری بالاتری پدید آمده است که ما آن را نمی شناسیم.

تا سوْم، چارْم، دَهْم بر می شمَر
این فواید را به مقدارِ نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۸

این فواید و نتایج کارهای خود را تا آن جایی که نظر و ظرفیت هشیاری تو اجازه می دهد تا مرتبه سوم، چهارم و دهم بشمار.

-با تشکر، سمانه



خانم مریم از کرمان



با سلام

خدا را سپاس می گویم که خداوند مرا لایق دانست؛ و افتخار شنیدن و گرفتن پیغام برنامه ۸۶۲ را نصیبم کرد؛ و آبی بود بر آتش همانیدگیم و به ابهاماتی که در ذهنم بود پایان داد.



شادی بزرگی در درونم احساس می کنم. اکنون معنای شکل هندسی بلوغ عاطفی را بهتر درک کردم، که ارزش خود را دانستن از کجا می آید. حالا بهتر متوجه می شوم، چه عظمتی در درونم دارم. گنج حضور را در سینه ام دارم و بسیار افتخارآمیز است و خیلی بیشتر از قبل دلم می خواهد از جسمم که حامل زندگی است و مگه ای است که باید فتحش کنم، مراقبت کنم و لباسی شایسته بر آن بپوشانم و به خودم احترام بگذارم و شاد باشم؛ که قرعه قسمت به نام من دیوانه زدند. و برای شکر این برنامه زندگی بخش، حق عضویت را بیشتر می نمایم.

من خلیل وقتم و او جبرئیل
من نخواهم در بلا او را دلیل

او ادب ناموخت از جبریل راد
که پرسید از خلیل حق مراد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۹۷۴ و ۲۹۷۵

آیات ۳۶ و ۳۷ سوره زمر:

آیا خدا برای بنده اش کافی نیست که مردم تو را از قدرت غیر خدا می ترسانند و هر که را خدا گمراه کند، دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی او را گمراه نتواند کرد. آیا خدا مقتدر و غالب و منتقم نیست؟

اگر از این مشرکان بپرسی که زمین و آسمان‌ها را که آفریده است، البته جواب دهند خدا آفریده. پس به آنها بگو، چه تصور می‌کنید؟ آیا جز خدا همه بت‌هایی که می‌خوانید، اگر خدا بخواهد مرا رنجی رسد، آن بتان می‌توانند آن را دفع کنند؟ یا اگر خدا بخواهد مرا به رحمتی رساند، می‌توانند آن رحمت را از من باز دارند؟ (هرگز نمی‌توانند) بگو خدا مرا کافی است که متوکلان عالم بر او توکل می‌کنند.

با تشکر، مریم از کرمان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com